کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب جُنگ
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۹
شمارهٔ ثبت کتاب ۹

ودر ساعتی چنانکه اهل بیت اطهار گریه ناله و شیون بودند خبر باهل بیت

دادند که سپاه مخالفین اسبهای خود را نعل تازه بسته اند و میخواهند

که اسب بر بدن ازکی نازک تر شهدا بتازند در انوقت فضه رفته در ان

نزدیکی نیزاری بود و شیری در ان ناحیه بود خبر بکرد ان شیر و ان

حیوان زبان بسته در محافظت بدنهای شهدا میکوشید تا این که

ان بدنهای نازنین را دفن نمودند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و انا لله و انا الیه راجعون

برای حسنت تنزلزل بعالم ناسوت | چه شور رست عیان در صوامع ملکوت

فتاده غلغله در عرش و فرش جن و ملک | کنند آمده روند قدسیان بعالم خاک

باتفاق ان بیک عالم حضرت معبود | نزول خیل ملک در زمین برای چه بود

شنید است چه افلاک سپهر زر زر | چه روید اده قیامت قیام کرده مگر

روایت است که حضرت فاطمه زهرا بعد زینب خاتون حامله گردیده

روز بروز غم و غصه اهل بیت عصمت زیاده میشد تا این که جناب

خاتون متولد شده و چون حضرت امام حسین ع دید که خداوند عالم خواهر

عطا فرموده بجهت تهنیت روانه خانه جناب پیغمبر گردید در بین راه

چنین بر جناب پدرش امیر المؤمنین ع عرض کرد که یا ابتا فرزند

٢

باهرین بود که خداوند عالم خواهر بمن عطا فرموده ان حضرت تبسم فرموده

در ان امام حسین شاد شد انقدر گریه کرد که محاسن مبارکش از گریه تر گردید

و حضرت امام حسین این مژده را بحضرت رسول خدا رسانید ان حضرت بر خاسته

بخانه جناب فاطمه زهرا تشریف فرما شد جناب فاطمه قنداقه زینب را

بر دامن مبارک رسول خدا گذاشت که الحمد ان طفل را نام گذارد

پیغمبر خدا اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ ان طفل اداکرد و انتظار

کشید تا که امین وحی الهی جناب جبرئیل رسید عرض کرد یا رسول الله حق

سلام میرساند که نام این مخدره را زینب بگذارید ای بدانکه در کار این

گواه بر دید خلاصه چون سن زینب بشش سال رسید روزی جناب رسول خدا

در خانه فاطمه تشریف فرما شد زود ان تا که زینب گریه میکند بر گرفت

جناب فاطمه قنداقه زینب را در دامان مبارک رسول خدا نهاد که تا او

آرام بگیرد بجای ان که آرام بگیرد گریه اش شدید تر شد فرد

دامن مبارکش بر گرفته سخت تر هر زمان از گریه میزد میشد پیغمبر

چون بیامد دامن بابش ع گریه ان طفل شد غمگین چلی

بعد از آنکه در دامان پیغمبر و در دامان امیر المؤمنین زینب آرام نگرفت

١

عمو رسیده ان شیعه و مرکب برادرم با بلند ناله است

از این ملک شده بجانب بیابان کشته و برادرم از قتل گاه بر گشته

بگوشها امام غریبی میآید صدای شیعه اسب حسین می آید

پس زینب خاتون بابازرک و کوچک یک مرتبه سراسیمه از خیمه ها

بیرون دویدند و ذوالجناح را بان حالت دیدند آن مرکب جناب

در میان گرفتند یکی دست در گردنش در آورده و موی پیشانی بوسید

و یکی یال او را که خون آلوده بود هر یک بنوعی نوحه میکردند

و میگفتند ای ذوالجناح مولای ما را چه کردی و صاحب خود را از میدان

نیاوردی در انوقت فاطمه نوعروس میگفت | ای ذوالجناح کو پدر جان من

کز فرقتش گداخت همه استخوان من | افکنده کی آن سر دار ما بخاک

ما بیکسیم و این دشت هولناک | انوقت از ان پیکر خونین و جگر داران

خبر ندارند در این هر یک بنوای نوحه میکردند و جستجوی صاحب خود را

که حضرت اباعبدالله بود از ان مرکب جناب میکردند و تمام اهل بیت حسینی

تشنه بیکس غریب و بی پناه اسیری و دست گیری نمودند و کلینی ع

انزمان بود که خوالی ملعون آن غذا را برزمین زد که هلاک شد

در دامان امام حسن گذاشتند خواموش نگردید جناب رسول فرمود
یا علی انس اطفال با اطفال بیشتر است فقد اقته زینب بدامان امام حسین
بگذار دید که فقد اقته زینب بدامان جناب امام حسین انداختند در
دامان امام حسین آرام گرفت

فرد

ای گلچین ارزشم مرا دامن و ی گریبان حسین
دل زینب بود داغ دار گریبان حسین
چشم زینب بود دائم بر ی چشمان حسین

جناب فاطمه زهرا عرض کرد بحضرت رسول خدا که یا رسول الله چرا
زینب در دامان مبارک شما و پدرش شاه و برادرش امام حسن آرام نگرفت
در دامان امام حسین آرام گرفت جناب رسول در فکر بودند که
جبرئیل امین در رسید و عرض کرد که یا رسول الله خلاق عالم میفرماید که
بفاطمه بگو از حد فقد اقته زینب سئوال نماید رسول خدا فرمودند ای فاطمه جناب
این مطلب را از نور عینت زینب سئوال نما تا حقیقت مطلب را بیان نماید
جناب رب جلیل این چنین خطاب کند بگو بفاطمه از زینبش سئوال کند
که آنچه امر شد آنچنان بگو بداد اما بحضرت مادر بیان نماید داد
جناب فاطمه بحضرت عرض کرد این بچه بزرگوار این طفل است چگونه
سخن میگوید حضرت فرمودند ای نور دیده حضرت

که در گهواره بود با مادرش سخن میگفت تو هم سئوال کن زینب
ترا با عجاز خداوند عالم جواب خواهد داد پس فاطمه از زینب سئوال چند
کرده و جواب شنید

فرد

فاطمه اندم بزینب گفت از روز اعنی
گفت ای دختر بگو دیدم بالله گفت از بهر حسین
فاطمه گفتا ز اشک گفت از چشمان عمر بوده است
گفت دیدم کو نوازه یکی از گتش آزادی
فاطمه گفتا ز افغان تو خود و بلکم
گفت زینب مکرد نگاهم ناخن ظلم

فاطمه گفت که تا که داری این آه شرر گفت میزنم سرش بر سر نیزه خود
فاطمه گفت که غمگداری آه آتشین گفت بر جلاد دادن دست بیل النجلا
فاطمه گفت که تا که داری این آه جدید در جوابش گفت دیدم چوب در دست یزید
فاطمه گفت که مکن گریه که شد جرم تمام گفت میرفتم اسیرم میبرندم سوی شام
فاطمه گفت که جانم سوخت از این اه فغان گفت عروسی کردن قاسم عزادار کربلا
فاطمه گفت که باز گشت شود من بهر خدا گفت اصغر تیر خواهد خورد از قوم دغا
فاطمه گفت تا بکی بر تشنگی حسین گفت تا مردن برستادم بیتی حسین

تمام شد

مجلس

چون سوختند اجلال

چون سوختند خیمه اجلال اهل بیت
تاراج جاهیر شد اموال اهل بیت
آل نبی بناقه سوار و نظاره گر
نامحرمان بزور خیال اهل بیت
زینب بسوی قتل گه شه کربلا
رو کرد که مرثیه احوال اهل بیت

اما چون روز عاشورا بعد از آنکه جناب سید الشهدا با سواران
بر و یکجا گرام کربلا انداختند و بدرجه رفیعه شهادت رسیدند
ملائکه در خیمه بخیام طاهره رسیدند و اهل بیت حرم
رسول خدا و دختران فاطمه زهرا بر ماه الجن میزدند
جینی حلقه ماتم زده بودند و بر روز سیاه خود و مصیبت
آل خود ای عبد الله مجتبی میگریستند که ناگاه از
چهار جانب سراد قات لشکر بیحیا

کوفه و شام بعزم غارت خیمه گاه امام امجد سبل
نبی و حضرت آن بخیمه ها بحرم ریختند هیاهو سواران
طاقت اهل بیت اطهار را طاق کرده در آنوقت اهل حرم
بخیمه بیمار کربلا میگریختند و اطفال کوچک از خوف آن
ظالمان در زیر جا در زنان خود را پنهان میکردند
زد شمر بکی ز کینه بر پشت زنان سنان انگند کافر ستمگر بحرم با بانگ الامان
گفتی یکی بزند زنان نا سزا او رفتی یکی سواره بخلوت سرای او
برکف یکی برنجش خلخال اهل بیت تاراج کرده دیگری اموال اهل بیت

اما آن فرقه مرتد بدتر از یهود اهل حرم رسول خدا را غارت
کردند معجر از سر زینب کشیدند و گوشواره ام کلثوم را بجهت گوشواره
دریدند ظالمی خلخال از پای فاطمه نو عروس بیرون میکرد و آن
ملعون ملعون میگریست در آنجا فاطمه نو عروس بروی
نگریست و فرمود ای ظالم دادی دشمن خدا و رسول باعث گریه
تو چیست گفت ای دختر که چگونه نگریم که دختران پیغمبر خدا
غارت میکنم فاطمه فرمود این شعر

منهم مجر بر سر ندارم و از حمید ابن مسلم روایت میکند که
چون لشکر ... چپاول خیمه و تاراج خیمه گاه امام
امام مشغول شدند جمعی از صف های بیدین با شمر لعین
بخیمه امام زین العابدین علیه السلام آمدند و در حالتیکه ان یتیم
بیرحمان روزگار وان علیل ذلیل بیمار درد و غم
گرفتار با رنگ پریده و قد خمیده بر بستر بیماری خفته
و عاقبت ... وداع گفته کام در نهایت ضعف و ناتوانی
بر پدر بزرگوارش گریه و زاری میکرد و آن فریفته
ستمکاره وان علیل بیمار بشدت مرض و مفارقت پدر
بزرگوارش گرفتار بود که شمر ذالجوشن با جمعی از اشرار
ببالین آن بزرگوار رسیدند

کشته و ... کرفتار زار ... زنجیر ...
سرود شمر ذالجوشن

نه بجا مانده ... زینب ... فاطمه بیمار بسر
نوحه و سر ... زنان و ... ما رو بس
بیوه شده ... عشقش ... اسیر الله
که ... ابست ... ولد ... آن ... ادیمن
دیدیم ملعون و ... که ... مرضه بود ...
رحم ... عترت ... شمر اولاد ... بمن
خاصه از عترت ... شمر و اولاد ... کرده شد
وامحمد ... ملعون ... خواهد ...
شطلومه ... ان ملعون ... خواهر ...
فاطمه گوید ... که ان ... شنیدم ...
فاطمه ... الشهید
میکوید ... دیده از غم
ان کافران بی ایمان

5

... بهوش ... افتاده بودم و صدای ناله بگوشم رسید
از صدای ان ناله بهوش آمدم دیدم که عمه ام زینب خاتون
سرورا در کنار گرفته زار زار میگرید و میفرمود
چه عمه بیکس و زار و نزار سینه کجت و بیرحمان روزگار
چه عمه بیکس زنگش پریده ... الدال آب ... قد سر وش خمیده
بمیرد زینب ... بمیرد زینب برادرجان برادر کفت کو بش
برادرجان ... زینب مستمند ...
شعر ... زینب ... غلام
پس جناب زینب چون مرا در حالت غشوه دید فرمود ای سیدم رسیده
امام ... ناکام برخیز تا بخیام حرم محذرات ... کم
و تجسس ... فلک زده کان دیگریم در انوقت فاطمه نو ...
عرض کرد ای عمه جان مجر بر سر ندارم که خویش از حرم و نامحرم
بپوشانم زینب خاتون بگریه در آمد فرمود عمه جان

6

کجا است جد تو یا رب ز جد خویشتن ... گو
رسید وقت شهادت تنها و بیکس ... گو
و در آنجا سرکرده اهل عناد عمر سعد ... قدم بخیمه بیمار
کربلا نهاد چون ان بزرگوار را در زیر تیغ دید بانگ بر شمر
زد که ای کافر ظلوم جهول ... خون فرزندان رسول
هنوز از خون خوردن اولاد ابوتراب سیر نشده
پس ان ملعون را از خیمه بیمار کربلا بیرون کرده
و در میان لشکر فریاد برآورد که کسی متعرض احوال امام
زین العابدین نشود ... اصحاب ... اهل بیت
طاهرین ... بغارت ببرده ... نمایند ...
لشکریان ... پس ان ملعون حکم کرد که
آتش بخیام عترت اطهار زدند الا لعنة الله
علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

آوردن طفل کلان تر بدوم بیست و هم شعبان مظلوم نقش نگون ... ۱۳۱۲

لادر و ملکه مظلوم کربلا دیگر ای پر بلا الغوث گفتش
از تیغهای سرور سهی قامتان خاک دیده مثل عباس برادری
در بر ابرش باد دستهای بی‌بدل در خاک و خون غلطیده و مانند
علی اکبر جوانی در خیمه بینی از تیر باران حوادث با تن صد چاک
وصیت جوانی به نجات برده آن امام عالی مقدار از یکی
دل شکسته ماند بود در آن وقت آمد در میان میدان
سر نیزه شکسته تکیه نموده از برای اتمام حجت
با آواز بلند فرمود هل من ناصر ینصرنی من آل احمد هل
من ذاب یذب عن حرم [illegible] الاطهار یعنی آیا دیگر
یاری کننده هست که یاری کند اولاد احمد مختار را
در آن زمان از جانب زنان [illegible]

افتاده چشم سرور سلطان کربلا بر ناتوانی تن بیمار کربلا
فرمود که ای عزیز دل زار عابدین ای طلعت تو شمع شبستان کربلا
در کربلا چو قافله بندند آن اهل بیت بعد از تو قافله سالار کربلا
پس بنا بفرموده امام زمان ام کلثوم جناب سجاد آن بیمار
امام زین العابدین را به سمت خیمه برگردانیدند در بستر بیماری
خوابانیدند و تمام اهل حرم گرد امام حسین دور گرفتند عرض
کردند ای جوانان ما بعد از شهادت شما دیگر
او کسی که پناه و مددگار ما شود و حضرت ابا عبدالله را قطع
قلب میدادند و هر یکی به نوعی از کربلا آرام
میکردند که ناگاه از میان خیمه‌ها صدای طاهره
صدای شیون بلند شد شهیدان فرمودند ای [illegible]
بازهم حمله [illegible] مادر علی اصغر
عرض کرد آقا جان شیر در پستان من خشک شده است

از هیچ طرف جواب و آوازی نیامد مگر از خیمه‌های
طاهره که از بی‌کسی و بی‌یاری امام فریاد و فغان از
از اهل حرم بلند شد آن بی‌کسان یک مرتبه گریبان دریدند
و فریاد و احسیناه [illegible] کشیدند در آن جای بیمار
کربلا با جسم [illegible] آتش تب سوزان و چشم چون
ابر بهار اشک ریزان افتان و خیزان از خیمه‌گاه بیرون
آمد ام کلثوم با سر و پای برهنه بیرون دوید فرمود
ای برادرزاده علیل من کجا میروی بیمار کربلا فرمود
ای عمه جان مگر نمی‌بینی که فرزند رسول خدا چه گونه
از بی‌کسی گردن کج کرده مگر نمی‌شنوی که بچه ناله
التجا میکند و طلب یاری می‌نماید و کسی به فریادش نمیرسد
بگذار که این [illegible] بزرگوارم تمام
ام کلثوم با بیمار کربلا در سخن بودند

و طفل مظلوم حضرت علی اصغر از بی‌شیری غشی
کرده است امام حسین علیه السلام فرمودند بیاور
نور دیده‌ام را شاید از برای او قطره آبی
تحصیل نمایم مادر علی اصغر آن سه ماهه قربانی
حسین را به دستش داد آن شهسوار [illegible]
گردید و قنداقه علی اصغر را بر روی دست
مبارک گرفته در مقابل لشکر کفار آمد
فرمود ای کافران جدا اگر بزعم شما من گناهکارم
این طفل صغیر که گناه ندارد قطره آبی به او برسانید
و آن طفل صغیر چون قمر [illegible] مردم از تشنگی
غش میکرد که ناگاه ملعونی که او را حرمله [illegible]
تیر [illegible] جانب علی اصغر انداخت آن تیر آمد و بر آن
گلوی [illegible] از گل نازک آن طفل [illegible]

دوم ... [illegible] ... زینب و ام کلثوم و سکینه ... بعد ... گفت

از فاطمه صغری روایت شده است که در در خیمه ایستاده بودم نظر میکردم
بسوی بدنهای پدرم و اعمامم و برادرانم که آن بدنهای کشته بودند مانند گوسفندان قربانی که
در روی ریگهای گرم بیابان کربلا افتاده بودند و
... [illegible] ... و در فکر بودم که آیا بعد از پدرم
بر ما زنان چه روی خواهد داد آیا مثل مردان زنان را هم میکشند یا اینکه
اسیر میکنند ناگاه مردی را دیدم که سوار اسب است و از زرق چشمی رو بسوی زنان آورده در
ازاو میگریختند آن ملعون زنها را میدواند بکعب نیزه و کعب نیزه بر
زنان میزد و ایشان یکدیگر را پناه میدادند و ناله واجداه و واابتاه و واقتیلاه
و واحبیباه ... در کشیده بودند و میگفتند آیا فریادرسی نیست که ما را از دست
این ظالم نجات دهد آیا مسلمانی نیست که ظلم را از ما دفع نماید فاطمه میگوید
روحم به پرواز آمد و لرزه بر اعضایم افتاد و بهر طرف نظر میکردم عمه‌ام
ام کلثوم را به چشم و با آن پناه ببرم ناگاه دیدم آن ملعون قصد من کرده گفتم
چاره نیست مگر گریختن بسوی صحرا و چون گریختم دیدم آن ملعون از عقب من
میآید پس رفتم رسیدم ناگاه دیدم کعب نیزه را میان کتفهایم زد
و من برو درافتادم آن ملعون آمد گوشم را پاره کرد

۱۲

و گوشواره‌ها را از گوشم ربود و خون بر رویم جاری گردید
و مقنعه از سرم برداشت بنوعی که آفتاب بر سرم تابید دنیا در
چشمم تار گشت و من غش کرده مدهوش افتادم چون بهوش آمدم
دیدم عمه‌ام بر بالینم نشسته و گریه میکند و میگوید که برخیز برویم
نمیدانم بر دختران یتیم و برادر بیمارت چه گذشت گفتم ای عمه‌جان
آیا کهنه دستمالی داری که سرم را از نامحرم بپوشانم عمه‌ام گفت ای عمه‌جان
منهم مثل تو بیسر و روی هستم دو نظر کردم دیدم سر فرزندان فاطمه
که برهنه کرده و بشتمش از زدن تازیانه سیاه شده بود گفتم آیا کسی
که سر کند عوض معجر دیدم که حضرت زینب بجهت عمه‌ام آمده مانند اسیران روم
از زنگ ترکها نلفی‌اند و سرها برهنه نشسته اینجا هر چیز از برده بیرون بیا
و بیتیمان که در دولت و اسیری گرفته‌اند و متفرق شدند ... جمع کن فاطمه
میگوید بسوی خیمه برگشتم دیدم در خیمه که اموال ما بود تاراج کرده بودند و برادر مظلوم
علی ابن الحسین را دیدم در گوشه بر رو درافتاده و از شدت مرض و گرسنگی
و تشنگی طاقت نشستن ندارد پس بر احوال برادرم میگریستم و او بر
ما میگریست الخ طاوس روایت کرده است که آن زنان چون این
بی‌شرمی را دیدند از خیمه‌ها بیرون دویدند با سرهای برهنه

وکلوی نازک تیر سه شعبه را در بدن آن طفل یک نفر حرامی
کرده و روی مبارک حضرت قاسم را جنابت بپرداز بکنید
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بشنید از آن علی اصغر بود در خیمه با آورد بجاد علی اصغر
فرمود بیدار شد ... خوابش
بنیابتیان که بردار اصغر برد
بنیابتیان که چند سر از کوچه کرد به تیر از تن
بنیابتیان که پدر ... زیر و بر ... تشنش
بنیابتیان که ... به خاک بشتش
بنیابتیان که کردم ... از کربلا
بنیابتیان که از خود از نوامر خوش الحیات
بنیابتیان که خواهر دیگر ... به بیشات

۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم ... بیاد ... و بادها ... مراتب ... الله

اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم یا شدید القوی
و یا خالق القمر و الشمس اسئلک بحق
الاشباح الخمس ان تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تکفینی شر هذا الیوم بحق محمد و علی
و فاطمة و الحسن و الحسین و تسعة المعصومین
من ذریة الحسین و علیهم السلام

[illegible]

کربه کنان و ناله کنان   اندم فلک بر آتش عطش سپند شد
کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد   کاش از زمان سر دو فلک [illegible]
وان خیمه بلند سکون بی سکون [illegible]   پس عمر سعد ندا کرد که
بروید بر بدن مطهر سید الشهدا اسب بتازید پس ده نفر از لشکر شقاوت اثر
از برای این نفوه باب جرات در میدان گذاشتند و اسامی ان ده
ذکر کرده اند که مجموع از اولاد زنا بودند پس فاطمه دختر سید الشهدا
روایت نقل است که بدر درب خیمه که اسیری خود معتقد بودم ناگه دیدم
منادی ندا میکند که بیایید بدن حسین را پامال سم ستوران کنید چون
این را شنیدم نتوانستم که بنشینم در جای خود قرار بگیرم من و عمه ام
برخواستیم و لکن من نمیخواستم که ان عمل را ببینم نشسته بودم
و عمه ام زینب سراسیمه روانه قتلگاه گردید و یکی از ان که میخواند
آن را دفع نماید تا اینکه خود را نزد جسد مطهر آنحضرت رسانید
که از کلام ابن طاوس و غیره بر می آید که ان جماعت بی دین
چون اراده کردند [illegible] فاطمه گفت ای ستیزه من

۱۳

یکی از آزادگان لشکر عمر در پا کشیدن او شکست
و بخبر [illegible] افتاد [illegible] آمد [illegible] سید [illegible] گفت
یا ابا الحسن [illegible] نام او را شنیده
[illegible] افتاد و ادراک رسانید
ای ستیزه من در این نزدیکی [illegible] بلند [illegible]
او را اعلام کنم که فردا میخواهند فرزند [illegible]
با [illegible] زینب خواتون او را اذن داده
فضه میگوید رفتم نزد ان شیر و گفتم ای شیر آیا میدانی که فردا
[illegible] میخواهند با جسد [illegible] بدان که اسب بر بدن [illegible]
بتازند فضه میگوید بخدا قسم که دیدم ان شیر برخواست
روانه شد از وقت [illegible] روانه [illegible] آمد تا نزد
جسد مطهر منور ان مظلوم چون [illegible] جسد آنحضرت
روی خود را بر جسد آنحضرت مالید و تضرع و زاری میکرد

وا زینب تا صبح از دیده اشک جاری میکرد چون صبح شد آن جماعت
میدان بجهت آن اراده روانه شدند چون نزدیک قتلگاه رسیدند
دان شیر را دیدن که از جان دل در محافظت بدن پاک آن کشته
میکوشد آن طایفه بیدل از خوف آن شیر از سر آن اراده برگشتند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و انا لله و انا الیه راجعون

مجلس [illegible] عباس

بگویم چون و سلطان اسی جان افتاد   ز زین ز خنجر ز کرخی ز دریکی ان افتاد
دگا وان [illegible] وان دلی [illegible]   [illegible] بار [illegible] وان افتاد
سکالو بود و آن حرم گرز زنان حرم   بخیمه های حرم بانگ الامان افتاد
و لا لام زمان حرم [illegible]   که در [illegible] دکان افتاد
شکست [illegible] از زمان که [illegible]   بنام نامی عباس نوجوان افتاد
روایت است که چون گذشته از جناب سید الشهدا علیه السلام

۱۴

حضرت عباس از جمله برادران دیگر بزرگتر و شجیع تر بود
و در [illegible] شجاعت مشهور بود و حسن و جمال نیز بینظیر بود
از این [illegible] قمر بنی هاشم میگفتند بعد از اینکه لشکر مخالف آب را
بر روی اهل حرم بستند و کار اطفال کوچک از تشنگی به جهت
بی تاب گردیده بودند العطش العطش میگفتند و جناب حضرت عباس
در دور خیمه ها [illegible] بود میدید که سکینه دختر سید الشهدا از تشنگی
لبهای او خشک [illegible] است و مثل برگ بید میلرزید و مشک خشکی در
دست دارد رو بطرف ابو الفضل نمود عرض کرد ای عمو جان نزدیک است
که مرغ روحم از تشنگی پرواز نماید جناب ابو الفضل دست ان طفل
گرفته و مشک را برداشت خدمت برادر بزرگوار عرض کرد
ای برادر جان از صدای العطش این طفلان و ناله زنان طاقت
تاب تحمل ندارم خواهش دارم که مرا اذن مرحمت فرمایی که رفته
قطره آبی از برای اهل حرم تحصیل نمایم

و چون جناب سید الشهدا اراده حضرت عباس را ملاحظه فرمود

ای برادر جان تو پشت و پناه منی و قوت قلب شکسته منی

و علمدار سپاه منی ای برادر جان میخواهی پشت برادرت را

شکسته کنی مرا تنها بگذاری و برادر بگذاری چون علم سرنگون شد ان فاطمان

دلیر [illegible] قتل برادرت دلیر میشوند و حضرت عباس

عرض کرد ای برادر جان امروز میخواهم که بوصیت پدرم امیر المؤمنین

عمل نمایم زیرا که جناب امیر وصیت کرده بود که ای فرزندم عباس روز عاشورا

در شهید بودن در رکاب حسین است چون شاه شهیدان این کلام را شنید

فرمود ای برادر جان حالا که میخواهی برادرت را تنها بگذاری

از برای اتمام حجت برو بسوی این فرقه بد سعادت بگو برادرم حسین

میفرماید که ای ناخلف امتان و ای بی رحم جفا کاران گرفته دل شما

اگر چه بزعم شما مردان ما گنهکارند و لیکن این طفلان کوچک

گناهی نکرده اند قطره آبی بلب دندان این ها برسانید

ان سعد ملعون در جواب گفت ای عباس برو برادرت

حسین بگو تا بیعت به یزید نکند از خوان آب نگذارد

چون حضرت عباس این سخن را از ان ملعون شنید

دست بر قائمه ذو الفقار برده آن ملعونان حمله نمود بسیاری را

بجهنم واصل نمود تا خود را به شریعه فرات رسانید مشک

خشک را پر از آب کرده بدوش انداخت و کف مبارک را

پر از آب کرده تا بخورد در آن دم از تشنگی برادرش حسین

یاد آورده آب را ریخته [illegible] بزبان حال فرمود

آخر بیا از لب خشک برادر یاد کن ز عبرت فرات ای جگر خون بریز

پس جناب عباس آب نخورده مشک را بدوش کشیده سوار بر

مرکب گردید و در خیال این که خود را باهل حرم برساند که شاید

آبی به آن طفلان برادرش برساند که ناگاه ظالمی تیغ انداخت

دست راست ان بزرگوار را جدا نمود ان شیر بیشه شجاعت اصلا

از قطع دست راست نه نیندیشید مشک بدوش چپ گرفت

گرم مقاتله و مجادله بود سعی مینمود که شاید آب را بکشند

مظلومه برساند ناگاه کافر دیگر شمشیر انداخت دست چپ آن

بزرگوار را برزمین انداخت آن بزرگوار مشک را بدندان

گرفت میرفت که ناگاه تیری بر مشک آب رسید آب بر زمین ریخت

تیری آمد بر مشک و مشک را پاره کرد آب بروی خاک ریخت

جایی که آب ریخت ان بزرگوار را تیر باران کردند و از زخم

زخم تاب نیاورده از اسب در غلطید [illegible]

فریاد برآورد یا اخا یا حسین جان بفریاد برادرت برس

و جان بجان آفرین تسلیم نمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

گفت ای شه دین زینب خواهرم

نور چشمان تو زهرا مادرم

خواهرم ای ام کلثوم غم پرورم

ای خواهران بیکس جان مادرم

حیدر ای ای بدر ای مرتضی حسین

هم برادر هم پدر هم سرور اول

چون جدا سازند سر از پیکرم

چون جدا از زین العابدین

جان تو و جان زین العابدین

طفل شیرخوار ای هوادارت نما

در صحرا بی شیر بستان نما

ای علی رام تا که جان دادم مرا ریختم در جنگ با قوم کوفیان

امتحان رام زمان و قیمان زمان اهل امتان

مجلس جناب علی اکبر علیه السلام

چون روز عاشورا گرد اشقیا از چهار طرف راه بر حضرت ابا عبدالله
گرفتند و چند نفر از یاران و انصار آن بزرگوار را شهید نمودند
جناب سیدالشهداء علیه السلام بی یار و بی کس غریب و تنها ماند [illegible]
و نه معین و نه جان نثار داشت و از طرف لشکر مخالف
صدای هل من مبارز بلند شد تا شهید کردن بیکسی را کج کرده
و بی یاری خود گریه و زاری [illegible] دید که علی اکبر
[illegible] آمد بخدمت امام عرض کرد که
ای باباجان چرا گردن مبارک را کج کرده ای پدرجان اگر
نسل علی اکبر جان نثار داشته باشد چرا غم کنی و محزون
و از بی کسی مغموم گریه و زاری نماید باباجان توقع دارم که
اذن مرحمت فرمائی که جانم را بقربانت بابا [illegible]

ای آقایان ملاحظه نمائید که در آنوقت جناب امام حسین
چه حالت داشت یکطرف درد بی کسی یکطرف گریه
و زاری زنان بی کس و از طرف دیگر ناله طفلان
کوچک که همه از درد تشنگی ناله العطش العطش بفلک
رسانیده و [illegible] و از جانبی نسل علی اکبر
جوان [illegible] دست های مبارک را در بغل گذاشته
با چشم گریان و سینه بریان اذن جهاد از آن بزرگوار
میخواهد [illegible]

[illegible]

۱۷

در آنوقت چون چشم نازپرور فاطمه زهرا بر جوان
رسید آتش افتاد رنگ مبارک آن علیه السلام متغیر گردید
دست در گردن یوسف در آورد چون شیر جان در بر کشیده
جبین مبارک علی اکبر بوسه داد بزبان حال میفرمود ای علی جان

در وداع جسم جان کردن جان مشکل است
دادن جان سهل باشد هجر جانان مشکل است
زندگانی گر مرا بعد از تو یکدم بس نیست
زندگانی بی تو ای سرو خرامان مشکل است
درد مرگ دیگران را گر کنم اکرم بصبر
ای پسر درد تو بالله ام زدرمان مشکل است
گر تو گردی کشته لیلا مادرت را زیستن
هم کنون علی اکبر برین ان مشکل است

۱۸

جناب امام حسین فرمود ای نور دیده من ترا اذن جهاد
نمیدهم چرا که تو شبیه پیغمبری تو نور دیده حیدری و تو سرور
قلب فاطمه اطهری چگونه روا باشد که این بدن نازنین
ترا پاره پاره ریزه ریزه قطعه قطعه [illegible] تمام
جناب علی اکبر در جواب [illegible] شهیدان عرض کرد که
ای باباجان [illegible] زندگانی سیر گشته ام
ای پدرجان در خیمه [illegible] ناگاه دیدم مادرم [illegible]
[illegible] علی اصغر [illegible]
ان طفل شیرخوار از تشنگی [illegible]
و از یکطرف دیگر سکینه نازپرور از درد بی آبی افغان
عشق کرده است [illegible]

بدر دیر نوبت ضجه و حرم رسیم ٭ تسلی اطفال محترم رسیم
سنجیم رفتم و آتش بحرم [illegible] سکینه آمده خود را بدامنم افکند
بگریه گفت دلم کرده غش برادر جان ٭ کباب زد جگرم العطش برادر جان
سکینه آب طلب کرد من کباب شدم ٭ ز شرم آب بنزد سکینه آب شدم

چون شه شهیدان دید که شوق شهادت از دل علی اکبر صبر و قرار برده است روی مبارک را بسمت جناب زینب خاتون فرمود که ای خواهر غم رسیده دارای یادگار مادر ماتم دیده ام خواهر جان زینب جان برو اسلحه رزم علی اکبر را بیاور و کفن از برای علی اکبر حاضر فرما که میخواهم نور دیده ام را کفن پوش نمایم و قد و قامت با آلات حرب بیارایم جناب زینب خاتون کفن و اسلحه رزم را

در حضرت امام [illegible] حاضر نمود شه شهیدان دست نوجوانش را گرفت چون جان شیرین در بر کشید اول کاری که کرد لباس مبارکش جسم نازنین علی اکبر را کفن پوش نمود و عمامه پیغمبر را بر سرش نهاد و سپر حمزه سید الشهدا را بر کتفش انداخت و ذو الفقار جدش حیدر کرار را بر کمرش بست فرمود ای علی جان چون که هوای شهادت بسر داری برو جانت بفدای [illegible] کارزار [illegible] علی اکبر رو به سمت گروه منافقین آورده از تشنگی لب خشک [illegible] مجادله نمود ناگاه ملعونی که نام او [illegible] ملعون بود ضربتی بر فرق آن بزرگوار زد که از اسب در غلطید عرض [illegible] ای پدر بزرگوارم در این دم آخر [illegible] سرش را بزانو گرفت [illegible]

حبس

چون از زندگانی نومید شد بعد از آنکه تمام یاران و برادران و فرزندان سید الشهدا به قتل رسانیدند تا این نوبت شهادت بابا عبد الله الحسین رسید در آن وقت سوار بر ذوالجناح گردید آمد در میان میدان ایستاد با گردن کج و لب تشنه بر نیزه بلند تکیه نمود از برای اتمام حجت رو به لشکر کفار نمود فرمود ای قوم آیا مرا می شناسید که منم فرزند پیغمبر شما آیا [illegible] نور دیده فاطمه زهرا آیا مرا نمی شناسید که قوت قلب حیدر کرارم [illegible] از جدم پیغمبر خدا نگردید و از پدرم علی مرتضی شرم نکردید تمام یاوران مرا کشتید و برادران مرا شهید نمودید و قتل علی اکبر جوان مرا ریزه ریزه پاره پاره در پیش نظر من نمودید و اطفال من هر چه گریه کردید [illegible] در این دم آخر در این وقت بیکسی از شما توقع دارم که یک قطره آبی بر لب دندان من برسانید

اگر خوش صحبت حالت [illegible]
بگفت ای [illegible] نگشت [illegible]
بگفت ای قتیل [illegible] وفات [illegible]
بگفت ای طفل [illegible]
بگفتا جان [illegible]
بگفت آن زرد [illegible]
بگفتا آب [illegible]
بگفتا هست [illegible]
بگفت از ضجه [illegible]
بگفتا [illegible]
بگفتا نترسم [illegible] سکینه
[illegible]

حضرت بانگ برادر شنود که ای برگشته اختیار مکیم برادر شتاب

که جدایی گشته خانه نیزه من زهر درآن بابی عبرت بر آمد

بر آن جناب مستولی گردید دست بقائم ذوالفقار بر آن کافر

حمله نمود از هراس و بیم تیغ شاه بزرگوار غلغله در میان لشکر

کوفه در شام بر پا شد سنجیدت الجبینه و غضب الحیدری آن بزرگوار

غلبه نمود [illegible] و فرش بقلب حیدر ثبات

نامرد زد زلزله و ولوله در لشکر کفار انداخت آن روبا صفت

مثل مور و ملخ بر آن جناب حمله نمودن آن حضرت اهلا

از آن ظالمان نیندیشیده مردانه وار چون حیدر کرار اکرم

و مجادله بود ناگاه دید که ابر از تک دو بود گرد آمد

پنجه آن بر بر بابای ذوالجناح نظر دید که دست راست برادر

حضرت عباس افکنده است خود را تا بازو از ذراعش

بزید انداخت دست برادرش برداشت چون دست

چون کوفیان یا معشر بر حرم حضرت آخر بحرم که سبط رسول تر حم

آیا نیم پیشوا نام آور نبیر یا نیست مادرم بجهان دختر نبی

که بود تکیه گاه مرا دوش مصطفی کر بال جبرئیل که آغوش مصطفی

جدم رسول و مادر من دختر رسول بابم وصی برحق نام آور رسول

گر عیست مستحق ز ترحم جناب رحمی بطفل های صغیر کنی حسین

از فرمایشات جناب امام علیه السلام غرید و خروش از لشکر

بر آمد اهم دست لب به دندان گزیدند نزدیک بود که تمام لشکر

تیغ ها برکشند دو باره دوستان حضرتش در مقام جنگ

و جدل برآیند در این بابی شمر خالی و شیث ابن ربعی ملعون

با چند نفر از بزرگان لشکر شقاوت اثر فریاد برآوردند که ای پسر

ابو تراب تا این که بیعت یزید ننمایی محال است که قطره

آب بدندان تو دهیم اهل و عیال تو برسانیم و تر ابالب تشنه

شهید خواهیم کرد حضرت در جواب فرمود که

الشمر الشمر هیهات هیهات که من بیعت بر یزید ملعون

نمایم ابن سعد ملعون نهیب بر لشکریان زد که ای گروه

مگذارید که فرزند فاطمه بیش از این سخن بگوید او را

تیر باران کنید الله الله بیکدفعه با نزده هزار تن کسی آن بزرگوار را

تیر باران کردند چون سکینه ناله بر درِ حسینی دید که پدر بزرگوار

تن تنها تیر کرده اند آن نوباوه حسینی از دیدگان جاری کرد رو به

باکان نمود عرض کرد ای پدرم رو از این لعینان

برادران سکینه دست حاجات رو کرد بقبله مناجات

که داد رس شکسته بالان فریاد رس ضعیف نالان

یا رب بتو ای خدای بیچاره یا بیکس و در پناه

شب بنده رحم ز قتل احباب هم کشته و رفته از تنش تاب

در آن بابی ملعون درم بیکل حضرت آمد کشتن جوانان ظاهر

رو بوستان سوار مرکب گردید از فراق برادرش

که در دست بقبضه ذوالفقار زد بر آن لشکر زد

لشکر مخالف چون تو ما در هم و چیزها حذر الحذر

از لشکریان بلند گردید که ناگاه از مصدر جلال خطاب

رسید که یا حسین ای عدالت نکته همه کرده از خاطرت رفته است

عاشق دین رزم راد است عاشق بازو تو باز و خلاف است

راست باید ام دوا خلاف او است ترک دعوا کن اگر طالب تخلیه است

گر تو عاشق از سر گذر ای بنده یا حسین از تن [illegible] کار خذ گذر ای بنده یا

چون جناب آباعبدالله این سروش را از جانب پروردگار شنید

تیغ را در غلاف داد ذوالفقار را در غلاف و منتقد جان نثار بود

که ناگاه ابن دهر ملعون فرصت یافته نیزه بر پهلوی آن بزرگوار زد

آن حضرت از پشت ذوالجناح نگون از کرد پهلوی راست صورت

مبارک آن جناب بر زمین قرار گرفت فرمود بسم الله و بالله

و علی ملة رسول الله هذا قتیل فی رضا و الله فرمود

اما انگشتری بود که در انگشت حضرت سلیمان علیه السلام بود
که از برکت آن انگشتر جمیع جن و انس و وحش و طیور
دیو و دد اطاعت مطیع و فرمان بردار آنحضرت بودند
سیم آن انگشتری بود که در دست گلگون کفن صحرای کربلا
ابی عبدالله الحسین بود که بواسطه آن انگشتر انگشت مبارک
قطع نمودند خود در جهان از آدمیزاد بر [illegible] را دیدگان گویند که انگشتر
تا که این زمان است تا افزون بود   آری آری آنکه او در خون بود
چون نه دلی در زمین کربلا   پیکر از سر سر از پیکر جدا شد
آنچه بود اندر تنش تاراج شد   سروری بی سر و بی تاج شد
در آن زمانی که جناب سید الشهدا در میان خاک و خون افتاده بود
آن سلیم ملعون آمد در میان قتلگاه به هر طرف جستجو کرد
دید چیزی از اسباب کشتگان باقی نمانده همه را به غارت
برده اند مأیوس گردید برگشت و چون

شکر
از آن انگشتر خدا که در راه رضای او شهید گردیدم از افتادن
آن بزرگوار به پای مخالف در زیر دست گرفت و زمین کربلا
بلرزه در آمد و قرص آفتاب گرفت هوا تیره و تار گردید
عرش خدا بلرزه آمد ملائکه ها سر با برهنه کرده واحسینا
و واقتیلا بلند نمودند

سنگ جفا چون [illegible] زنش بود
جسم شه کربلا چون [illegible] در آغوشش بود
عقل گفتا [illegible] در آغوشت [illegible]
[illegible] از زینب [illegible] صد [illegible]
تا که [illegible] از معراج [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] در فلک [illegible]

از برای لام حرف و زنده نعمت گویا در عالم معنا
حضرت اشاره کرد ای ظالم بگو یکی [illegible] زینب
انگشتری در دست حسین باقی مانده است ناامید و مأیوس برنگرد
کرد انگشت اشاره [illegible] که زانی [illegible] کشته بیرون انگشتر
[illegible] مأیوس مردار سگ [illegible] است آن خاتم انگشت سلطان برحق
چه نظر کرد انگشت شه دید خاتم   زد بتعجیل دو دست بر سر آن شاه امم
خواست انگشت بیرون آورد آن خاتم   دید از کثرت زخم است در انگشت ورم
از کمر خنجر بیرون کشید و در دم کرد   قطع انگشت شه دین ز پی خاتم کرد
خاک عالم بسر اهل همه عالم کرد   خون دل زینب کلثوم ازین ماتم کرد
آن ظالم بیدین در میان انگشت آن بزرگوار انگشتر هم دید
انچه سعی نمود که آن خاتم را از انگشت بیرون آورد نتوانست
زیرا که از بسیار زخم و جراحت انگشت مبارک ورم کرده بود
پس آن ملعون چه کرد در میان قتلگاه گردش کرد تا این که
یک چوب شکسته پیدا کرد انگشت آن بزرگوار را قطع نمود

مجلس

ای که حافظ وقت بر سر هر مرد و زن
خواه اندر شهر باش خواه در غربت وطن
ای شفیع المذنبین در کربلا بگذر دمی
نو جوانان خفته در خون نو عروسان را در رسن
یک تن جسم حسین [illegible] اندر آفتاب
سر جدا از تن اندر خاک [illegible] این بدن
ز غلط گفتم که در زیر سم مرکب نمانده
پیکری تا آید و بر قامتش پوشد کفن
۲ انگشتر بود که در نزد خداوند عالمیان عزیز و محترم بود
اول انگشتری بود که در انگشت حضرت آدم بود که
آن انگشتر جمیع ملائکه هفت آسمان بر آنحضرت سجده نمودند

قند چاها بحث ابریدون به اهر از فرقه سهربیچار فر ۱۳۱۲

قند
بیست ومن   یکمن یک زار چای
یازده تومان   ۵ تومان [illegible]
                    ۱۰ بکار

تمره سند اول قند چای   قند و سر بخیر الامر

قند
بیست ومن   چای یکمن ابن زر
یازده تومان تکرار   ۵ تومان ۱۰ بکار

چون نجف شور اکرده انقلاب   کرد ندغضای وقتی زانسر جدا
برق تیغ کوفیان افرا ختند   جد اوی بان بکی افرا ختند
بعد قتل شه مظلومان حسین   گشت در عالم نوای شور وشین
بس نظر از حیدر کرار شد   نوبت شاه نجف با مختار شد
گشت تراتیغ او بر فرق ناس   گفت بیغم قصاص با القصاص
جمله قوم را احضار کرد   او قصاص عطرت اظهار کرد

روایت است که چون مختار دغادار بعد از انکه
در کشتن اعدای دین یافت و در صدد خون خواه
فرزند حسین المرسلین ابا عبد الله الحسین کمر همت بست
یکی یکی قاتلین را طلب میکرد و هر کس را بقصاص خود
میرسانید تا انکه یکروز حرمله ان کافر را بخدمت
مختار آوردند مختار از او پرسید که ای حرمله بگو انچه در صحرای
کربلا بر آل حیدر جفا نمودی گفت ای امیر بدان که چون وارد
صحرای کربلا گردیدم اول تیر زهرآلود داشتم در جعبه خود
نهادم و روانه لشکر لا ازان اول تیرسه تیر را بسیار
بجای ملعون کذا بردم مختار گفت در چه محل بود انظالم
از برای من نقل کن ملعون گفت ای امیر تیر اول در
زمانیکه در آن دست حضرت بود از بدن مبارکش جدا کردند

وانگشتر لا ربغارت برد این بود که چون در شب یازدهم
عاشورا فاطمه زهرا علیها السلام بقتلگاه بر سر نعش نور دیده
خود حسین مظلوم آمده نظر کرد دید که انگشت نور دیده اش را
قطع کرده اند و دست نازنینش رگش از بدن جدا نموده اند
در انوقت صدای ناله فاطمه بلند شد فرمود نور دیده حسین جان
این ظالمان ترا نشناختند که ترا باین ذلت دوازده
بالب تشنه و شکم گرسنه شهید نمودند از آب فرات منع کردند
تشنه بودی طاقت نداشتی کجا غریب بودی و چطور نداشتی
این یک غصه بود که حضرت فاطمه بدیدن نور دیده اش حسین آمد
دیگر غصه دیگر هم سراغ دارم که بدیدن سر فرزندش آمد در کجا
در تنور خولی ملعون بود آمد به تنور دید که سر فرزندش
حسین در میان خاکستر میان تنور سر مبارکش را برداشت
خاک را از سر و صورت مبارکش پاک مسح کرد

وفرحوا السلام علیک ای غریب مادر والسلام علیک
ای مظلوم مادر ناله آواز از جگر برای ان جناب
بلند شد گفت علیک السلام ای جان مادر خوش آمدی ۲۵
[illegible]

بیست و دوم شهر ربیع الاول ۱۳۱۶

سابجه ۲ من ۳ هزار	قند ۲ من ۶ هزار	چائی ۲ سیر ۵ هزار	چاشنی ۴ هزار	پیاله نعلبکی شکسته ...

نمک شکر ... ۵ هزار	... ۴ هزار	مس ... ۴ ...

منم فرزند بایاقم تیری در حلقه ... لذا گفتم و برروی ابوالفضل
انداختم آن تیر رفت بر چشم راست آن بزرگوار نشست ۲ - آن جناب
میخواست که تیر را از چشم مبارکش بکشد چون دست نداشت
نتوانست که تیر را بکشد پس آن بزرگوار سر را با پای مبارک
از رکاب خالی کرد با کمانه زانو آن تیر را از چشم
مبارکش کشید در این بابی که خون از چشم آن حضرت مثل
ناودان جاری بود که ناگاه ملعونی یک عمودی بر سر نازنینش زد
که ملکش بشکست و از پشت زین بر روی زمین افتاد مختار گفت

۲۷

ملاقات مولای محبت ... خشن سوار

فرع ... ... ۴ هزار

کف ... ... کربلا

گفت ای ظالم از بیرحمی بگو گفت یا امیر در آن زمانیکه مظلوم
یکه و تنها مثل بود دیدم که رفت بسوی خیمه ها حرم محترم
نظر کردم که جناب امام مظلوم از خیمه های حرم بیرون شد
می آید که چیزی در زیر عبا پنهان دارد و او کاهی جلوه میشود
... تمام اهل لشکر گمان بردم که این کلام الله است
که لا بخواهد بقرآن قسم بدهد ناگاه دیدم که از زیر عبا
قنداقه علی اصغر را بیرون آورد و بعد گفت الظالم
کوفه و شام اگر چه بزرگان ما بزعم شما گنه کار ... در حرم
این طفل شیر خواره بی سنها بیدولتی را از قطره آب ترحم
(انقلاب کوفه داشتم)

با آنکه اگر گفته نکنی کلامی مرا ... آن صغیر بیگناه و شیر خواره
محمد خدا الکید ... را آب بده ... کز تشنگی ... جان شیر خواره
و از فرمایشات امام تشنه لبان تمام لشکریان سر بزیر افکندند
و خاموش گردیدند و بزرگان لشکر همه گریه کردند که عمر سعد
اصلا جواب ... بیک دیگر نگفتند حال که رحم بالای
طفل نمیکنند و جرعه آب باو نمیدهند بهتر آن است که تمام دل
از جنگ وصل بردارم نیزه و شمشیرها را انداختند غلغله
و دلوله در میان لشکر افتاد نزدیک بود که هم برای سعد ملعون
بشورند آن ملعون چون کار را چنان دید مرا نزد خود طلبید گفت
ای حرمله حسین را اگر خاموش نکنی عنقریب است که لشکریان
و سرداران از ما بر گردند و بر ما بشورند در الوقت جستی
یک تیری در حلقه کمان گذاشتم و سفید گلوی علی اصغر را
بنظر در آوردم و تیر را رها کردم تیر آمد و بر گلوی نازک
علی اصغر نشست ۳ - و آن طفل از شدت تیر چشم ها را
بر روی هم گذاشت بعد از آنکه چشم را باز کرد یک نگاهی
بروی پدرش حسین و یک تبسمی نمود گفت بابا جان عجب مرا
سیراب کردی بابا جان تیر را از گلوی من بکش
جان داد و آن تشنه لبان گفت الحمد لله نبود مرا بغیر رضای تو چاره
جناب حسین تیر را از گلوی نازک علی اصغر کشیدند خون مثل ناودان
جاری شد پس منهم گفت ای ظالم تیر سوم را بگو گفت ای امیر
در وقتیکه حسین مظلوم در میدان در میان خاک و خون می غلطید
عبدالله ابن حسن چون عمویش را با آن حالت دید که یکدفعه دوید
در بغل عمویش سید الشهدا انداخت حضرت عبدالله را در بغل
گرفت و عبدالله دید خون را از چشم و صورت عمویش حسین پاک میکرد
تیر سوم را انداختم بسوی عبدالله تیر آمد بر گلوی عبدالله در بغل
عمویش جان تسلیم نمود ... عمی ... لعنة الله علی القوم الظالمین

تو در طلب از حق بجز بخل امتی
رو نبرد و مصطفی اندر زاری
بجان احمد بنشست آن دلدار
کوی با احمد که ابعی نیاز
سخنه فرمود از خدای عالمی
در دو جهان زنده بادا حسین
رو حق از بهر شفاعت امتان
آمد بسی خطاب عزیز
زنان ما امتان تو
در بیت ... امتان
جبرئیل آمد بنزد مصطفی
ای پیغمبر از خدا

مجلس

روایت است که روزی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریف
بحجره مطهره زوجه خود ام السلمه بردند و فرمودند که نمیدانم بسبب چه
که دلم اندوه و الم گرفته است و از تعب جناب پیغمبر ام السلمه اندوهناک
گردیدند در همین میکه ان پیغمبر دلم گرفتار بودند که ناگاه آواز پر آمد
جناب رسول ص گوش فرا گرفت دیدند که جبرئیل با آواز حزین گفت
السلام علیک یا نبی الله بدرستیکه خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید
یا محمد میدانم که حسین را بلای زیاد خیلی است باید راضی شوی که او را قربانی
راه خدا سازند آه و اویلا چون این سخن جانسوز را جناب رسول ص
شنیدند بیهوش گردیدند چون بهوش آمدند عمامه را از سر برداشتند و جامه پاره پاره
کرده فرمود ای جبرئیل این چه سخنی بود که فرمودی و چگونه دلت طاقت داد
که بزبان آوردی جبرئیل عرض کرد یا رسول الله هرگاه برکشتن حسین راضی نشوی
البته امتان ترا در جهنم خواهد برد و جناب پیغمبر ص فرمود ای اخی جبرئیل

چون که بار امت در میان است دیگر چاره ندارم جان خود و جان حسینم را
فدای امتان کردم جبرئیل گفت یا رسول الله باید پدر حسین هم بکشتن حسین
راضی باشد جناب رسول از حجره ام السلمه برخواست بیرون آمدند دیدند که
امیر مؤمنان بر در حجره السلام چندان است فرمودند که یا علی چرا افسرده
عرض کرد یا مولا چرا افسرده نباشم که امروز عید است و مردم شادی
مشغول اند یا رسول الله مگر خدا نکرده الم بوجود مبارک شما رسیده است
جناب پیغمبر فرمودند که یا علی مگر خبر نداری که جبرئیل رسید و میگوید که
جناب احدیت میفرماید که باید حسینم در کربلا با لب تشنه و جگر سوخته
کوفیان بی حیا او را شهید نمایند جناب امیر المؤمنین عرض کردند
یا رسول الله حسین من طفل است و گناهی ندارد که او را قربانی سازند
جناب پیغمبر ص فرمودند که در عوض امتان و شیعیان تو قربانی میسازند
هرگاه من و تو راضی نشویم نجات از برای امتان نخواهد بود علی ع
عرض کردند یا محمد جان من و جان حسینم فدای امتان باد جناب
پیغمبر

و جناب ع روانه حجره فاطمه علیها سلام گردیدند پس فاطمه
برخواست و گفت السلام علیک ای پدر بزرگوار چه بود که سر آسیمه
و پریشان حال گشته و جناب رسول خدا هیچ نگفت و سر در زیر
انداخت و بعد از ساعتی سر بالا کرد دیدند که فاطمه پشم دستار میکشند
رسول خدا فرمودند جان پدر این پشم را از برای که دستار میکنی
گفت ای پدر بزرگوار حسین بمکتب میروند و برای او ندارند میخواهم از
برای حسینی پیراهن بسازم جناب پیغمبر ص فرمودند ای فاطمه جان زحمت
بیهوده مکشی که برادرم جبرئیل از نزد رب جلیل آمد و میگوید که امر شده
که حسین را در عوض امتان قربانی کنند چون جناب فاطمه علیها سلام این
سخن را شنیدند فریاد برآورد و اویلا و امصیبتا که حرف این سخن جانسوز را
میشنوم ای پدر جان بجبرئیل بگو که فاطمه از جناب رب العزت
گله دارد و شکایت میکند چون جبرئیل آواز فاطمه را شنیدند گفت که
یا سیدة النساء چه شکایت داری بفرما فاطمه گفت ای جبرئیل
میخواهم بدانم حسین من آیا از اسماعیل کمتر است که او را

بیم خون بید دلی ... || عرش حق افتاد اندر زلزلی
آسمان چون کرمه کرد از بهر او || ام محمد نوحه کرد از بهر او
جمله افلاک اندر ناله شد || حوریان زلب بر از بیت فاطمه شد
ناگهان زینب خبر بندان عزا || سر نمود اندم بسوی قتلگاه
در میان کشته ها میگشت او || دید آن گلدسته افتاده
بهر آن ناله دیا نوشتی || بر کشید اندر بر ش جسم حسین

[illegible]

روایت است که زن خولی ملعون از محبان اهل بیت بود آن
زن را عادت بر این بود که هر شب نیم شب بنماز مشغول بود
آن زن صالحه میگوید نیم شب بود که بجهة نماز برخاستم از
خانه بیرون آمدم تا که دیدم که از مطبخ ما نوری باسما بلند
شده است گویی چراغ و مشعل افروخته اند در آن دم من تعجب
نمودم و داخل مطبخ گردیدم دیدم که ان نور و روشنی از میان
تنور ما بیرون است گفتم سبحان الله من که در این تنور آتشی
نیفروخته بودم در این بین دیدم که ملائکه چند بصورت مرغان
سفید

فرستاده حسین مرا تعزیت بگوی جبرئیل عرض کرد ای فاطمه حسین ترا
در راه امتان بلا پرست فرمایند مفعالله ولکن امت او باو خواهند بخشید
هرگاه راضی نشوی از برای شفیعان نجات نخواهد بود چون فاطمه
این سخن را شنید گفت هزار جان فدای جان حسین فدای امتان باد

مصرع
چرا بابا حسینم کشته گردد || نگارین تنش آغشته گردد
چرا آن برخند کلم داغ حسین || که گرداند شهید او نور چشم
حسین را ببرید دم فرود آغوش || که گردد غمش از خود فراموش
رضا رضیتی بکامنه نبتوان || چه جان برقتل فرزند بدر جان

پس جبرئیل گفت یا رسول الله باید حسین ام نشتی حقی اراضی باز ای یاران
عزاداران در این سخن بودند که ناگاه جناب حسین از مکتب خانه بیرون آمد
و بر جد بزرگوارش سلام کرد حضرت فرمودند علیک السلام
ای نور دیده مگر خبر نداری که جبرئیل میگوید حسین را بقربانگاه خواهند
جناب امام حسین این سخن را شنیدند بگریه در آمد که یا جداه قضای
الهی را چاره نیست بجز این که با در دام شکیبائی چه چید

سعید در اطراف آن تنور جمع گردیدند و نوحه و زاری و ناله دارند
پس مرا حیرت زیاده گردید و غلغله از آسمان بلند گردید
و در میان آن هو صدای نوحه واحسینا و واشهیدا و واغریبا
بلند شد و چهار زن فرود آمدند از آن تنور ... گرفتند
و یکی از آن زنها سری از میان آن تنور بیرون آورد
و بوسید و می بوئید و سینه خود می زدند و زاری میکردند
میگفت ای عزیز مادر ای مظلوم مادر دست از قاتلت عرش الهی بر
نداد دیدار از این ظالمان بستانم ای کشته لب تشنه مادر
گویا غریب بودی و مادر نداشتی ای شیعیان فاطمه که درد
مرض الموت بجز درد نه بکه میخواست از قاتل بر رود دردش
بیمار گیسوان حسین را شانه میکرد که مبادا کرد و غبار
بر گیسوان حسین نشسته و چاه حکونه در میان تنور براز
خاکستر مشت حذ نماید و آن لب دندانکه همیشه جناب پیغمبر
و جناب امیر مؤمنان و جناب فاطمه زهرا همیشه او را

وقتی رضا بقضا الرحمن باید داد نمیدانم شهادت در چه وقت
خواهد شد جناب رسول خدا فرمودند الحسین شهادت در وقت
خواهد بود که نه من باشم و نه پدرت علی و نه مادرت فاطمه الجوان
بگریه در آمد عرض کرد یا جداه پس عزای مرا که خواهد گرفت جناب پیغمبر
فرمودند که ای نور دیده من امت آن من از اول دنیا تا آخر دنیا
تعزیه تو را خواهند گرفت و امام حسین عرض کردند یا جداه

وه خیلی که نوم کشته که بلند بهر حسین || مادر که بنالند که نشنفند سر حسین
خواهر که بنالند که ببرد لعل حسین || محرم که بنالند که نتوند بدن حسین
غم که دهد آنکه بنوطم نه نماید || که نوحه کنند بر سر حسین گریه نماید
هر کس نکند گریه در آن روز براهم || او را ابوت خلد برینی راه نمانم
هر کس نکند گریه بهر روز عزاهم || فردا بشفاعت بجز از آن شکوه نمانم

تمام شد

۲۰

بیهوش شدند و من بو شنیدند های مکونه ان لب و دندان او برابر

خون و خاکستر آلوده قطع نماید فاطمه زار زار میگریست و میگفت

ای فرزند عزیز من بجهت شمعون بیهود با تیغ ریخته و نزاری

میکردم و چند صاع جو گرفته دست کس کردم که گرسنه نماند

و حال چگونه بدن ترا ریزه ریزه و قطعه قطعه بینم ای

نور دیده ما را چه رنجها و زحمتها که بجهت تو کشیدم آخر

الامر شمر ملعون بدین سان نمود است دفعها از حق نگردد از ظلم

بپدید و زنان دیگر هم با او هم آواز گریه و نوحه آغاز کرده

قبل ان نموده اند سر را گذاشته و غایب شدند زن خولی

گوید که من نزد آن سر رفتم چون مکرراً بگذشت جناب حسینی

رسیل بودم خوب نظر کردم شناختم که سر امام حسینی است

و صیحه کشیدم مدهوش گردیدم هاتف آواز داد ای زن بر خیز

که شوهرت از تو ناقه نکند آن زن گوید از هاتف پرسیدم

که این چهار زن که برابر این سر ناله و گریه میکردند

کیا نند

کیا نند گفت انکه گریه بیشتر از همه میکند بود و سر بر سینه

خود گرفته و نوحه و بیقراری داشت فاطمه زهرا مادر حسینی بود

و آن دیگران که با او هم ناله و هم نوحه بودند جده او

خدیجه کبرا بود و مریم مادر عیسی بود و آسیه زن فرعون بود

پس زن خولی بی هوش شده و کسی اندازد از تنور آن سر را بر گرفت

خاکستر از چهره و گیسوان مبارکش پاک نمود و من بوسید و مشک

و گلاب شسته و غالیه و کافور بر او زد آن سر را اللّه در موضع پاکی

گذاشت و بیالین خولی ملعون آمد آتش زبان که ای ملعون

برخیز بیا که خانه تو چون جنت نورانی شده است

نفوس مطهره و چهار زنان نورانی از بهشت آمده حتی ان ها

نزل الله برخیز که فاطمه زهرا مادر حسینی و جده او خدیجه کبرا

و مریم مادر عیسی بخانه ما آمده اند با حیا میگفت یک فخر فاخر حی

در کربلا فرود بخوهم ان سر کیست که باین خانه آورده

آیا شرم نکردی از خدا و از پیغمبر خدا این سر فرزند

۳۴

عالم همه یکسر شده دلسوز [illegible]

[illegible]

دو کرب و بلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لبیک لبیک [illegible] عرض کردم مادرجان در جواب لبیک

[illegible] مادرجان نوجوانم [illegible] وداع علی اکبر [illegible]

[illegible] مادرجان [illegible] بیا [illegible] فرزندم

[illegible]

[illegible]

[illegible] بابا وفا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی اکبر [illegible] اکبر

یا علی بابا [illegible] زنده یا جان بجان [illegible]

اذانی که [illegible] علی اکبر [illegible]

از ره [illegible] کربلا [illegible] بابا جان [illegible]

از علی اکبر [illegible] بابا جان [illegible]

پسر نوجوان غریبت آورده [illegible] مادرجان [illegible]

[illegible] علی اکبر [illegible]

اذانی که صدای علی اکبر [illegible] آن مظلوم [illegible] سر جوانش [illegible]

[illegible] قلبش [illegible] سر جوانش [illegible]

[illegible] قلبش [illegible] علی اکبر [illegible]

[illegible] علی الدنیا بعدک العفا

[illegible]

[illegible]

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

[illegible]

[illegible] ۱۳۴۲

به پشت نازنینش زد و چشم‌های آن جوان را خون فرا گرفت و ظالم
دیگری تیری بر سینه او زد که سر تیر از پشت او بیرون گردید
علی اکبر سر بالا کرده عرض کرد ای شاه بی‌یار و بی‌کس که جانم به
لب رسید فرزند بجز تو نخواهم که ملعون دیگر عمودی بر فرق او زد که
از پشت مرکب سرنگون گردید و بخشند بدن او را ریزه ریزه قطعه قطعه
کردند علی اکبر در آن نفس آخر عرض کرد بابا جان ادرکنی

[illegible] العلی العظیم

عاشق علی اکبر

علی اکبر [illegible]

زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که در پنج زمان
[illegible] صبر و با آرام ندیده بودم چون جدم پیغمبر از دنیا
رفت برادرم حسین گریه کرد ناله کرد ولی صبر هم داشت و چون پدرم علی
از دنیا رفت ایضا برادرم حسین ناله زد گریه کرد اما صبر هم می‌نمود و
مادرم فاطمه زهرا نیز بعد از گریه و ناله و فغان صبر هم در اصحاب و دوستان داشت
و چون برادرم حسن مجتبی را از زهر جفا شهید کردند برادرم حسین اگر چه گریه
و ناله و گریه میکرد باز صبر داشت مگر یک وقت برادرم حسین را بی‌صبر
[illegible] برادرم مسلم [illegible] در چه وقت بود در وقتی بود که شنید پسرش علی اکبر را
[illegible] دو نیمان کردند در آن زمان برادرم حسین برود در خیمه‌ها بی حرم
[illegible] بود ولکن دقیقه‌ای آرام نداشت از بی‌صبری و بی‌طاقتی
[illegible] سمت علی می‌رفت و میفرمود لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم یک مرتبه نگاه کردم دیدم رنگ از رخسار
برادرم حسین پریده و دماغ مبارکش [illegible] کشیده است و سیم مرتبه فرمود

۴۰

وداع نماید علی اکبر با عمه محترمه حضرت بدرقه روانه همراه [illegible] طاهره
گردیدند چون نزدیک خیمه‌ها شد علی اکبر بلند فرمود که سلام بر تو باد
ای برادر عقیل حسن و بر سلام بر شما باد یا اهل بیت النبوة و این سلام
آخرین علی اکبر است دیگر صدای او را نخواهید شنید و عده ملاقات در روز
قیامت است چون صدای علی اکبر بلند شد یکبار گریه در [illegible] اهل بیت
بلند شد [illegible] علی اکبر را مثل ماه در دایره بستند و چندان گریستند که تمام
اهل حرم حسین شهید مدهوش گردیدند با آنکه داغ چند نفر از شهدا
مثل عباس و عون و جعفر در دل داشتند بعد از آنکه نوبت شهادت
به علی اکبر رسید اهل بیت داغ دیگران را فراموش کردند صدا را به ناله
و زاری بلند کردند و جناب مظلوم کربلا در بیت خیمه‌ها ایستاده [illegible]
بود داع اهل حرم و علی اکبر می‌نمود و مثل ابر بهاران گریه میکرد
جناب زینب خاتون گفت ای نور دیده جان علی اکبر چند وصیت
با تو دارم وصیتم این است که بعد از فارغ شدن از شهادت

در روضه جنان عرض مرا به مادرم فاطمه برسان بگو مادر
جان به بینی این امت با دختر تو چها بر سر ما آوردند [illegible]
درباره ما این گروه [illegible] نماید زیرا که ما جوانان را تماما بخواب
امتان [illegible] کردیم در روز قیامت باید که حق سر بریده برادرم حسین
و دستهای قلم شده عباس و کاکل در خون طپیده علی اکبر و دستهای
از خون خضاب قاسم نوکتخدا را به عرصه محشر بیاورم و شفاعت گنهکاران
[illegible] بعد از وداع جناب امام حسین فرمود زینب جان کفن از برای علی اکبر
بیاور [illegible] بدست مبارک تو بالای جوانش [illegible] بوسید و روانه
میدان نمود جناب علی اکبر اول کار یکه کرد از آن ظالمان آب طلب کرد
آن ظالمان اصلا جواب ندادند عقب برای جناب [illegible] گردید
دست بقبضه شمشیر آبدار برد آن ملعونان حمله کرد از کشته پشته‌ها ساخت
تا این چند نفر بدار البوار روانه نمود از گرمی آفتاب عطش بر آن
جوان غالب [illegible] روی بسمت خیمه‌ها نمود که خود را به خیمه‌ها
برساند ناگاه ظالمی شمشیری بر فرق [illegible] آن بزرگوار زد که تا

۴۲

ملا عبد اعلی داده
هر تومان چهار قران

آقا میرزا اسفندیار داده
نیم تومان

علی اصغر داده
پنج تومان

جواد داده
نیم تومان

عبد بهمن هزار
گرفت هشت قران

عبد بهمن هزار گرفت
چهار قران بدهکار است

عبد بهمن ازبابت
ات داده باز دو قران

عبد بهمن هزار گرفت
سیزده قران بدهکار است

عبد بهمن علی
بیست و پنج قران

عبد بهمن یک بارکاه گرفت
یک قران

عبد بهمن غفرت
صغیر ...

۴۱

[illegible]

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند که یابن رسول الله در دنیا
سرور و خوشی نیست که از ادمی امکان نخواهد باشد حضرت فرمودند که کسی که جوان
داشته باشد در پیش اهل خود در جوان رو برو بود هر گز خوشی رو نمی‌دهد دیده
از پشت سر نگاه نماید دو دست از خون حلق قد بالای او بر دارد باز شوی
کرده که فدایت یا مولا کدام غم دانه دهد است که مصیبت بالاتر از آن
باشد حضرت در جواب فرمودند که جان جوان اهل آن که بود در پیش چشم
پدرش هرگاه بقتل برسد مصیبت بالاتر از آن نخواهد شد حضرت
این کلام تو فرمودند و بنا کردند بزار زار گریه کردن راوی پرسید
یابن رسول الله سبب چه بود که در بابی تکلم گریه فرمودند
حضرت فرمودند که از جوان اهل انجمن اولاد جدم حسین علی اکبر ...
بعد از اینکه در زمین کربلا جناب علی اکبر پدر بزرگوارش
حسین مظلوم را دید که تنها ست جد محمد بجهت پدر بزرگوارش آمد
کرد ای پدر جان همراهان فرزند علی اکبر بعد از تو باز دیگر از ...
باز دنیا حیران نیست که جان عزیز بعد از استرخی نماید دو علی اکبر تو
آرزو دارد که ترحم فرموده اذن جهاد عطا فرمائید که تا جان شیرین
بعد از جان تو نماید ای پدر جان حسین نجده که دیگر طاقت و آرام
ندارم از عمر خود سیر شده ام اتیدی در دل دارم تا چند ندارم مگر
این که جانم بعد از پدر بزرگوارم نمایم علی اکبر هر چه اذن میدان
طلب میکرد و طلب جناب امام حسین راضی نمیشد که اذن جهاد به فرزند
عزیزش بدهد آخر الامر چون جناب علی اکبر الحاح در اصرار از حد
گذرانید امام مظلوم لابد شد و نا چار اذن داد و فرمودند بعلی
حالا که ذوق شهادت در سر داری برو بجنگ ... ...

۱۱

جانو داده
یک تومان

عبد بهمن ازبابت اسباب داده
یک قران نیم

علی اصغر داده
پنج تومان

عبد بهمن غفرت گرفت
یک قران

جمعه داده
عبد بهمن
جناب ... ...
... ...

۲ ... داده

بهر ارزانی ... دوم

۴۳

که دست راست آن جناب بر زمین افتاد آن جناب شمشیر را

بدست چپ گرفته و حمله بر آن رجال حسینی در یاری دست راست

از بدنم افتاد   افتاده دست راستم خدایا ز پیکرم

بردار حسین برسان دست دیگرم

دست ... اگر ... دست راست

دست ... که بگذشت بی صدات

... از ... [illegible]

الحاصل جنگ نمود دشمن چپ ... بر حرکت ... بسمت خیمه گرم رفتار

دید ... که ظالمی دیگر تیغی انداخت دست چپ آن جناب را

نیز جدا کرد ... بلند شد مشک را بدندان گرفت با دو

بر حرکت ... بطرف خیمه گاه ناگاه ملعونی تیری انداخت آمد

بر مشک آب و آب ... گشت ... آب ریخت

۴۴

رخصت شهادت امر زینب خاتون و کفن از برای برادر طلب فرمودند جناب

زینب کفن حاضر کردند جناب سید الشهدا برادر را کفن پوشانیدند

روانه میدان نمودند جناب ابوالفضل رو بسمت میدان در مقابل گروه

دشمن ایستاده رو به ابن سعد ملعون کرد فرمود ای لعین آن گروه دشمن آیا روا است

که اهل حرم سید الشهدا از تشنگی هلاک گردند و حال آنکه تمام

اهل عالم در مهریهٔ مادر فاطمه زهرا می باشند غرض که آن بزرگوار آب

از آن لعین طلب نمود عمر سعد ملعون در جواب حضرت عباس گفت

ای پسر ... ابوتراب محال است که تا جان در بدن داریم قطرهٔ

آب باهل عیال اطفال برادرت حسین برسانیم مگر اینکه برادرت حسین

از جان و دل بیعت یزید را قبول نماید آن وقت هرچه بخواهد ... برادر

بیعت یزید را قبول نکند ... لب تشنه شهید و عیالش ... شهید ...

... جناب عباس این حرف را از آن ملعون شنید

غیرت اسد اللهی بر آن جناب مستولی گردید دست بقبضهٔ شمشیر

آشنا کرده بر آن ظالمان حمله ... تشنه ...

... الحذر الحذر از لشکر

کوفه و شام بلند گردانیده و خود را بشریعهٔ فرات رسانیده

مرکب را در میان آب راند ... آب ... کف مبارک

پر آب کرده بنزدیک لب آورده که بیاشامد در این حال یاد از تشنگی

اهل حرم و برادرش حسین بیاد آورده کف را خالی گردانیده فرمود

گفتا نخورده آب لب تشنگان حیدر   داری تو میل آب کجا ... برادر

لب تشنه آنکه تو ... داری تو میل آب که ... مرد ...

آن جناب آب ... ریخت در آن بزرگوار مشک را پر آب نموده بلند کرده

... مشک ... سوار بر مرکب شده بسوی خیمه گاه

آورد و عمر سعد ... بلشکر زد که ... آب ...

برسانید ابوالفضل دست ... تشنه ... ناگاه

ظالمی از کمین گاه ضربتی بدست ... که دست

آن بزرگوار دل از جان برکنده ... نا امید گردید

از خجالت سکینه سر بزیر انداخت و بر پای ... داد

ناگاه ملعونی عمودی بر فرق مبارکش زد که از اسب در غلطید

بصدای بلند عرض کرد یا اخاه ادرکنی برادر جان حسین

در آن دم آخر بفریادم برس ... علی قوم ...

چون علی اکبر گل گون کفن   اندر آن دشت بلا از خون غمین

دید بابا ... در میان آن گروه ...

رفت اندر ... کفت ... جان من

... از ... دل ...

... تا ... جان ... حسین

... دو ... اکبر

زنده باشد اکبر ... تو ...

... [illegible]

تا زیر گلوی قربانی بوسم که بوسه گاه حضرت پیغمبر بود حضرت از اسب پیاده شدند

زینب خاتون زیر گلوی برادر حسین را بوسید و بوسید لا روانه میدان

و زینب بخیمه ها برگشت یکدفعه دیگر هم زینب گلوی برادرش را

بوسید در کجا بود در وقتیکه اهل بیت را اسیر کردند [illegible] میبردند

عبور اسرا از قتلگاه شد زینب خود را بر نعش برادر انداخت

خواست که گلوی او را ببوسد دید که رگهای گردن برادرش را بریده اند

و دستهای او را حسین را قطع کرده الا زینب این قدر جزع [illegible] نمود

الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

و انا لله و انا الیه راجعون

این کرده اهل حرم [illegible] سید با حسرت جان خواهرت [illegible]

خواهرانم [illegible] میان خیمه ها تا نه [illegible] بالای [illegible]

چون اسیر شام گشتند جان من کی پرستاری کند طفلان من

پس آن بزرگوار بعد از وداع با خواهر رو بسوی جنگ [illegible] نهاد

هر چه اطفال [illegible] دامن [illegible] نمود گوش بحرف آن بزرگوار

نکردند و جناب ابا عبدالله دید که [illegible] نکرد آن اشقیا

[illegible] جناب [illegible] با آن [illegible] الحسینیه دست بر قائمه

ذوالفقار [illegible] تا این که عطش

بر آن بزرگوار غلبه نمود [illegible] لشکر [illegible] میدان

[illegible] شهید [illegible] قطره آبی [illegible]

تشنه [illegible] آن مظلوم [illegible] ناگاه

[illegible] ملعون [illegible] شمشیر بر فرق مبارک آن مظلوم زد که

عمامه رسول خدا [illegible] بر فرق سر مبارکش

رسید و خون از سر [illegible] بالای سر [illegible]

آمد عباس علی با صد نوا خدمت شاه شهید کربلا

عرض کرد گفت [illegible] ای شاه نالهای العطش از خیمه گاه

یکدمی بر خیمه ها کردم گذر آتش [illegible] زد بر جگر

یکطرف [illegible] سکینه العطش [illegible] از تشنگی [illegible] غش

یکطرف اهل حرم [illegible] طاهره از عطش بارند اشک از باصره

[illegible] خدا تو مرا [illegible] طفلان [illegible]

[illegible] طفلان [illegible] آب

[illegible] تشنه لب جان [illegible] اندر تاب و تب

در جواب گفت شاه [illegible] ای برادر جان مرا نور [illegible]

[illegible] غیر تو [illegible] برادر [illegible]

[illegible] تو [illegible] نصرت بخت تو [illegible]

چون ترا [illegible] ای برادر [illegible] تو [illegible]

خواهر زینب بسوی [illegible]

[illegible]

[illegible] آمد [illegible] یا زینب یا سکینه یا رقیه یا فاطمه [illegible]

[illegible] پاره [illegible] دید که این موضع شمشیر و زخم [illegible]

[illegible] پاره [illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible] زینب خاتون عرض کرد [illegible]

[illegible] بالقتل [illegible] جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

زینب گفت [illegible] فرمودند [illegible]

دیگر [illegible] حرم [illegible]

[illegible] اسیر [illegible] حضرت وداع کرده [illegible]

[illegible] نمودند ناگاه شنیدند صدای زینب بلند شد [illegible]

دید خواهر [illegible] برادر جان [illegible]

و آگاهی بود در صحرای کربلا باقی برهنه و لب تشنه بنحر شهید خواهد کرد استماع این کلمات آدم و حوا بگریه درآمدند و در بهشت که جای غم و ملال نیست مشغول تعزیه حسین گردیدند و خداوند عالم هفتاد هزار ملائکه در سمای ... مشغول تعزیه گردیدند ... در زمانیکه ... میرزا ... حضرت ... رسیده ... وقت ... دارم ...

بکدی ... درد ... در بزم ... تو ... آه وا
یک ... تا تو دارم این ... کو ... آه ... آه فغان
... از تن جدا ... در میان ... خواهر ...

چون خلاق عالم حضرت آدم و حوا را در بهشت عنبر سرشت خلقت نمود و آدم و حوا در میان باغ فردوس سیران میکردند یک روز ... قصری رسیدند ... خداوند عالم درخواست کردند عرض نمودند که بار پروردگارا باید مطلب این قصر را کشف فرمائی تا بدانیم در میان قصر چه نعمت ... جبرئیل رسید که این ... از موقوفات این امر ... جبرئیل ... دست بر قفل در زد در باز شد آدم و حوا با دل خوش ... غم فارغ ... داخل شدند نظر ... کردند میان قصر رسیدند ... دیدند تختی از نور گذاشته اند ... هزاران جلال بر روی تخت قرار گرفته است که از نور ... ... دیدند ...

چون ... در ... دخالت کردند که ... گوشواره در گوش آن خاتون است که یکی از آنها برنگ سبز ... و دیگر ... عقیق سرخ است از جبرئیل سوال کردند که این زن چه کس است که خداوند این جلال ... داده است جبرئیل گفت یا آدم این حضرت فاطمه زهرا است که خلاق عالم ... پیش از ... خلقت کرده است ... حضرت محمد مصطفی ... خواهد آمد ... این ... گوشوارها ... رنگهای مختلف ... جبرئیل عرض کرد که ... حسن ... حسین ... کشته ... برادر بزرگ ... زهر ... مسموم ... از شدت زهر ... سبز شد

در وقت رفتن نماز عید
این تکبیر را بخواند

الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر الله اکبر و لله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا

تمام شد

اگر تیر ماه کرده ای ... ایوان یا بین جانب داده اند ۴۹

جعفر تقی	بره	کل عهد	لاحبیب	[illegible]
۳ سیر	سه سیر	سه سیر	لا سیر	بکیر ۲ سیر
جای تقاتاکی بازدر		لاذیح	دمار	

ادای نماز عید فطر

۲ رکعت است در رکعت اول بعد از قرائت
پنج تکبیر میگوید بعد از هر یک قنوت یک تکبیر میگوید
بعد از قرائت رکعت ۲م چهار تکبیر میگوید و ...
قنوت میخواند دعا این است اللهم اهل الکبریاء
والعظمة و اهل الجود والجبروت
و اهل العفو والرحمة و اهل التقوی
والمغفرة اسئلك بحق هذا الیوم

۵۰

اگر لاله ... دادند

اگر گندم که بعوض از قرار کمن ده براده

محمد باقر	حسین کل جان
بیست من	سی من
حسین شه وردی	
بیست و پنج من	

الذي جعلته للمسلمين عيدا
و لمحمد صلى الله عليه و آله ذخرا و
شرفا و كرامة و مزيدا ان تصلي
على محمد و آل محمد و ان تدخلني
في كل خير ادخلت فيه محمدا و آل
محمد و ان تخرجني من كل شر اخرجت
منه محمدا و آل محمد صلواتك عليه
و عليهم اللهم اني اسئلك خير ما
سئلك به عبادك الصالحون
و اعوذ بك مما استعاذ منه
عبادك المخلصون

تمام شد

اگر گندم که در طیبه بال جانب ... از قرار ده

رضا قلی بیک	حسین کل جان	حسین قلی	میرزا	[illegible]
۵ من	۵ من	۳ من	۳ من	

اگر گندم بعوض برده اند از قرار ...

رضا قلی بیک	حسین شه وردی	عبدالعلی	الاحبیب
بنجاه و چهار من	پنجاه من	۵ از ده من	

اگر جو برده اند از قرار ...

حسین قلی	سیزده من	داده من